



- ۲ ..... مقدمه
- ۲ ..... دلیل نهم: قاعده «تأمین عدالت اجتماعی»
- ۳ ..... تعلیم از حقوق الزامی اشخاص
- ۳ ..... حمل اللفاظ علی معانیه اللغویه
- ۴ ..... عدل به عنوان یک قاعده حاکم
- ۴ ..... محدوده احکام تعلیم
- ۴ ..... وجوب کفایی تعلیم
- ۵ ..... دلیل دهم: قاعده وجوب حفظ نظام
- ۵ ..... مقررات و قواعد نظام اجتماعی
- ۵ ..... واجبات نظامیه
- ۶ ..... «واجبات نظامیه» به عنوان عناوین ثانویه
- ۷ ..... جمع بندی
- ۸ ..... رجحان امور موثر در تحسین نظام اجتماعی
- ۸ ..... ترغیب در ایجاد نظامات بهتر
- ۸ ..... رابطه «امر به معروف و نهی از منکر» با تعلیم
- ۱۰ ..... حدود وظائف تعلیم بر مکلفین و احکام آن



- ۱۰ ..... وجوب تعلیم احکام الزامی
- ۱۱ ..... استحباب مؤکد در تعلیم معارف دینی غیر الزامی
- ۱۱ ..... شرط وجوب تعلیم معارف دینی غیر الزامی
- ۱۱ ..... شمول حکم در تعلیم مقدمات
- ۱۱ ..... عدم وجوب تعلیم موضوعات احکام
- ۱۲ ..... استحباب تعلیم علوم غیر دینی
- ۱۲ ..... شرط وجوب تعلیم آموزش های عمومی

#### مقدمه

در مسئولین در بحث آموزش و اشخاص و نهادهای مسؤل در امر آموزش گفتیم که این را می‌شود به این چند بخش تقسیم کرد یکی جامعه و عموم مکلفین و یکی خانواده بود و یکی هم علما و دانشمندان و یکی هم حکومت بود. به این ترتیب می‌گفتیم که بحث می‌کنیم. راجع به خانواده سال قبل بحث کردیم مباحث امسال هم به این قسمت ربط دارد اما در عموم مکلفین که یک تکلیف عامی بر آحاد هست ادله این را ما ذکر کردیم و حدود دلالت این ادله را بررسی می‌کردیم.

#### دلیل نهم: قاعده «تأمین عدالت اجتماعی»

در اینجا ما چند دلیل گفتیم تا رسیدیم به بحث عدل، در اینجا گفتیم که تنها راهی که می‌شود اینجا در باب تمسک به عدل بیاوریم همان منطقی است که دیروز عرض کردیم بگوییم که ادله‌ای که منع از ظلم می‌کند و ادله‌ای که ترغیب به عدالت می‌کند بگوییم عدل عرفی هم می‌گیرد و عدل عرفی آن وقت بگوییم امری است که به تغییر زمان هم می‌تواند



متغییر باشد و اگر در یک عصر و زمانی توجه به امر آموزش از اموری است که مقوم به عدل و مینا و پایه عدل اجتماعی است از آن باب بگوییم که واجب است.

### تعلیم از حقوق الزامی اشخاص

این استدلال در واقع با مقدماتی که گفتیم متوقف بر صغری و کبری است که صغرای قصه این است که بگوییم در این زمان آموزش‌های عمومی از حقوق الزامی اشخاص هست و باید بگوییم به حدی رسیده که وقتی به این امر توجه نشود عملاً موجب یک نوع تبعیض‌ها و عقب ماندگی‌ها و این چیزهایی می‌شود که جزء حقوق الزامی تلقی می‌شود. اگر این صغری را بپذیریم و بعد کبری را بپذیریم و بگوییم که امر به عدل عقلانی و عرفی شده است؛ و بگوییم ادله این عدل عقلانی و عرفی را می‌گیرد مادامی که مخالف آن موازین نباشد اگر این دو نکته را بپذیریم که ممکن است کسی این‌ها را بپذیرد آن وقت این نتیجه را می‌دهد.

### حمل الالفاظ علی معانیه اللغویه

آن هم از همین است یعنی می‌گوییم که «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» نحل/ ۹۰ یعنی إنما يعده العقل القطعی يعده عدلا همین آیه آن را تقریر می‌کند. مثل معروف است مثلاً کل معروف صدقه دارد یا «عاشِرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» نساء/ ۱۹، این معروف چیست؟ يعده العقلا معروفا یعنی مفهوم معروف یا مفهوم عدل عقلایی را چرا نگیریم. در حالیکه که اصل در مفاهیم حمل می‌شود بر معانی لغوی خودش منتهی یک جاهایی شارع تصرف کرده و کم و زیاد کرده که آن را می‌پذیریم. ولی حمل الالفاظ علی معانیه اللغویه این سنة الرايغ فی فقه والاصول. این را البته من هم یک جزم نهایی ندارم. ولی این حد از مسأله می‌شود گفت تمام شد.



## عدل به عنوان یک قاعده حاکم

در قاعده عدل حرفهای زیادی زده شده که واقعا نمی‌شود به آن مطمئن بود و پایش هم به جایی بند نیست. مثلا در آن حدی که بعضی گفته‌اند که عدل یک قاعده حاکمه‌ای است که حتی اگر احکام اولیه را در یک زمانی عرف عقلا گفت این خلاف عدل است می‌گوییم آن را کنار بگذار مثل تفاوت‌های زن و مرد. آن خلاف ظواهر و شواهد زیادی است که اینطور نیست؛ و اما اینکه یک چیزی در یک زمانی عدل ملحوظ می‌شود یعنی ترک آن نوعی ظلم است و بی توجهی به آن ظلم است این را ممکن است بگوییم. اگر این دلیل را بر اساس این صغری و کبری بپذیریم آن وقت این ویژگی-های حکمی که از این بیرون می‌آید حکم الزامی است.

## محدوده احکام تعلیم

محدوده حکم فراتر از احکام و موضوعات احکام است و شامل دانش‌ها و علوم مثل همین خواندن و نوشتن و ریاضیات شامل علوم دیگر هم می‌شود در آن حد که عرف می‌گوید این‌ها جزء حقوقی است که کودک و نوجوان باید از آن بهره‌مند باشد و لذا الزامی می‌شود فراتر از احکام و موضوعات و منطبق بر آموزش و پرورش می‌شود که ما امروز می‌گوییم و البته این حکم متغیر است مثل خیلی از عناوین عامه‌ای که متغیر در طول زمان است یعنی ممکن است در یک زمانی چیزی عرفا عدل به حساب بیاید و یک وقتی به حساب نیاید این تغییر و تحول در آن هست.

## وجوب کفایی تعلیم

چهارم اینکه کفایی است و شامل بالغ و غیر بالغ می‌شود یعنی حقوق کودک را هم می‌گیرد اینطور نیست که بالغ طرف تعلق این حکم باشد شامل آن هم می‌شود. این‌ها ویژگیهایی است که اگر این را بپذیرد در این دلیل می‌شود آن را تسریع داد و قائل شد.

### دلیل دهم: قاعده وجوب حفظ نظام

در حقیقت بحث‌هایی که ما داشتیم به این نکته رسیدیم که ممکن است از این طریق قائل به این مسأله شد. اما دلیل دهم در این بخش همان قاعده وجوب حفظ النظام و حرمة ما یخل بالنظام هست اینجا بر خلاف آن ما در اینجا در کبرای فقط در احسان و عدل بحث کردیم بقیه کبریات را به جاهای دیگر احاله دادیم این کبری را هم چون جاهای دیگر بحث کردیم بحث نمی‌کنیم فقط توضیح می‌دهیم.

### مقررات و قواعد نظام اجتماعی

این قاعده از چیزهایی است که از فقه خیلی مسلم گرفته شده است و از قواعد منجزه فقهی است و آن این است که آنچه موجب اخلال نظم اجتماعی شود حرام است ما این را در جای خودش به این شکل بحث کردیم و گفتیم که دو قاعده اینجا وجود دارد. نظام اجتماعی در هر زمانی وابسته به یک سلسله مقررات و تنظیمات و قواعد است:

### واجبات نظامیه

این مقررات گاهی در حدی است که اگر باشد وضع انتظام امور بهتر می‌شود اگر هم نباشد اخلال کلی در نظام ایجاد نمی‌شود زندگی به هم نمی‌ریزد و هرج و مرج نمی‌شود. اما گاهی هست که یک چیزی جزء نظامات اجتماعی است که اگر انجام نشود هرج و مرج می‌شود مثلاً فرض کنید که در تهران به طور کلی قوانین رانندگی رعایت نشود این یعنی هرج و مرج. ولی در شهر کوچکی ممکن است اینطور نباشد. این در دو سطح است گفتیم آن اولی که موجب تحسین وضع اجتماعی می‌شود از نظر عقلی رجحان دارد ولی آنچه که اگر انجام نشود اختلال در نظام ایجاد می‌شود آن الزام دارد ما هر دو قاعده را می‌گوییم از احکام مستقله عقلیه است که شرع هم طبعاً آن را می‌پذیرد و البته شواهد نقلی هم داریم که شارع هم این را تأکید کرده است چیزهایی که اگر انجام ندهی هرج و مرج می‌شود و اختلال نظام می‌شود. مثلاً در قاعده سوخت چند جا هست که وقتی امام می‌گوید این‌ها معتبر است ذیلش می‌فرماید که اگر این‌ها نباشد اختلال



النظام. علاوه بر اینکه این دو قاعده حکم عقلی مستقل است و یکی رجحان مطلق است و یکی الزام است و در دو سطح انتظامات اجتماعی است علی رغمی که اینها حکم عقلی است و اگر دلیل نقلی هم نداشتیم آن را می پذیرفتیم. شواهد نقلی هم وجود دارد که این قاعده هست؛ و به اینها واجبات نظامیه می گویند. مثلاً در کتاب قضا می گوید که چرا واجب است یک عده ای قاضی شوند ادله نقلی آنجا ذکر شده که آن ادله همه اشکال دارد ما هم در جای خودش اشکال کردیم. عمده دلیل در آنجا که واجب است یک عده ای بروند قضا را بخوانند و قاضی شوند همین قاعده حرمت اختلال نظام و وجوب حفظ نظام است در اینجا مقصود از نظام نظام اسلامی و اینها نیست نظام اجتماعی و زندگی است. در سایر واجبات نظامی هم همینطور است اینکه کسی باید نانو شود و عالم و بقال شود به اینها واجبات نظامیه می گویند مبنای این همین قاعده عقلی و عقلایی است که مورد تأیید و تقریر شرع و نقل قرار گرفته است.

#### «واجبات نظامیه» به عنوان عناوین ثانویه

ملاحظه می کنید که برای کلی این قاعده یک حکم عقلی است که شرع هم آن را تأیید کرده است اما مصداق باز این از عناوین ثانویه و کلی عامه است که مصداق متغییر است ممکن است یک زمانی چیزی به خاطر همین واجب باشد ولی وقت دیگری چون این مخل به نظم نیست و جوبش برداشته شود. فرض بگیرید قضا که فقها هم گفته اند که باید کسانی بروند و قاضی شوند وقتی که اگر کسانی نروند موجب اختلال نظام می شود باید بروند ولی فرض کنیم محیط و جامعه ای پیدا شد که مخاصمه در آن پیدا نمی شود و به یک سیستم هایی مجهز شد که دعوایی در آن باقی نمی ماند که قاضی لازم نیست. یا وقتی که تصادف می شود دعوایی نمی شود چون بیمه هست. می خواهم بگویم ممکن است نظامات اجتماعی چنان پیش برود که نیازی به قاضی نداشته باشد و نیاز پایین تر بیاید و درجه وجوب تغییر پیدا می کند و ممکن است یک وقتی برسد که شهر نانوایی نخواهد. این هم مثل بحث دفاع و عزت و عدلی که می گفتیم اینها از مسائلی است که بر حسب تطور و تحول زمان موضوعات تحول پیدا کند حکم کلی ثابت است این موضوع است که گاهی مشمول این حکم می شود گاهی هم وضع عوض می شود از آنجا بیرون می رود. این قاعده هم به این شکل است به اینها واجبات نظامیه می گویند که وجوبی هم که از این ناحیه می آید کفایی هست. این قاعده کلی است که اجمال این



قاعده فقهی این است که عرض کردم تفصیل آن هم در قواعد فقهی و این‌ها بحث شده این کبروی قصه است اما تطبیقش با بحث ما به این شکل است که اگر نوعی از آموزش‌ها یا مهارت‌ها و فنون جزء نظام اجتماعی شد به حیثی که اگر افراد جامعه این مهارت‌ها را نیاموزند یا این دانش را نداشته باشند این جامعه اختلال پیدا می‌کند و هرج و مرج پیدا می‌کند. مثل قوانین راهنمایی رانندگی است اگر به بچه‌ها آموزش داده نشود نظام اجتماعی به هم می‌ریزد یا اگر آموزش‌های خط و کامپیوتر و اینها به حدی برسد که اگر آموزش داده نشود این نظام اجتماعی شکل پیدا نمی‌کند و به هم می‌ریزد این در حد آنجایی که آموزش‌های علوم یا فنون یا مهارت‌ها در حدی که برسد که لولا آموزش، اختلال در نظام پیدا می‌شود طبعاً این هم از آن قواعدی است که هم فراگیری را واجب می‌کند هم آموزش دادن را واجب می‌کند. برای دفع اختلال نظام و هرج و مرج باید این‌ها را آموزش داد. این هم یک دلیلی است که می‌شود به عنوان یک قاعده کلی اینجا مطرح کرد. البته این وجوب حفظ نظام می‌تواند برخی از آموزشهای علمی و فنی که در صورت ترک آن‌ها اختلال نظام پدید بیاید. اگر چیزهایی مصداق این شد که چیزهای محدود و مشخصی می‌شود. این مضمول این قاعده می‌شود

### جمع بندی

طبعاً این قاعده هم مثل قاعده قبلی ویژگیهای حکمی که می‌آید این‌ها است یکی اینکه در حکم الزامی می‌تواند باشد اما در اختلال نظام کلی که نباشد آن وقت استحبابی و رجحانی می‌شود. الزامی در یک سطح است و در سطوح دیگر رجحانی می‌شود. یعنی نظم اجتماعی را بهتر می‌کند ولی اینطور نیست که اگر این آموزش‌ها انجام نشود اختلالی در نظام پیدا شود. این دو سطح دارد یک سطح الزامی دارد و یک سطح رجحانی دارد. این رکن کفایی است یعنی اگر این آموزش دادن لازم شد هر فردی از افراد جامعه باید این را انجام دهد دامنه مضمول قاعده فراتر از احکام علوم و دانش‌ها و مهارت‌ها هم می‌تواند باشد؛ و شامل آموزش به بالغ و غیر بالغ می‌شود. البته وقتی می‌خواهیم بگوییم که باید این‌ها را یاد گرفت تا نظام اجتماعی حفظ شود این فقط مال بالغین است ولی تعلیم آن مال بالغین است ولی متعلق این تعلیم هم بالغ است هم غیر بالغ است و مضمول دارد.

## رجحان امور موثر در تحسین نظام اجتماعی

نکته‌ای که مطرح کردیم این است که اقداماتی که موجب این می‌شود که نظام بهتری پیدا شود می‌گویند بهبود روش‌ها و نظام‌ها و بهینه سازی آن وقت آن ربطی به اینجا ندارد و البته استحباب آن ثابت شده است. این رجحانی است ما در آن قاعده گفتیم که آنچه که موجب تحسین یک نظام می‌شود یعنی بهترسازی آن می‌شود این رجحان دارد به حیثی که تحسین نظام ملاکش این است که اگر انجام ندهد هرج و مرجی پیدا نمی‌شود ولی کارها دشوارتر می‌شود و گرفتاری بیشتری دارد. آن سطح رجحانی است اما اگر در حد بالاتر برسد یعنی ترکش موجب اخلال شود واجب و الزامی می‌شود.

## ترغیب در ایجاد نظامات بهتر

نکته دیگر اینکه آیا ترغیبی هست که ما برویم نظامات بهتر را ایجاد کنیم همین که می‌گوییم بهبود روش‌ها و سازمان - دهی بهتر در امور اجتماعی چنین ترغیبی هست یا نیست؟ که آن وقت یک پایه‌اش هم آموزش‌ها و اینها می‌شود. یک جای دیگر این را بحث کردیم و ادله‌ای برای این داشتیم. مثلاً *إِنِ الْمُؤْمِنُ إِذَا عَمَلَ شَيْئًا اتَّقَنَهُ* از این استفاده کردیم که اتقان شامل اینها می‌شود و مناطی دارد که چنین چیزها را شامل می‌شود. این ده دلیلی است که ما تا اینجا آوردیم ممکن است از این قواعد کلی چیزهای دیگری هم شود استفاده کرد.

## رابطه «امر به معروف و نهی از منکر» با تعلیم

یک چیز دیگری هم من اشاره کنم که ممکن است کسی بحث امر به معروف و نهی از منکر را بیاورد ولی من اینجا توجه می‌دهم که امر به معروف و نهی از منکر با بحث آموزش ارتباط ندارد با بحث تربیت ارتباط دارد ولی با آموزش ارتباط ندارد. این یک تبصره‌ای ذیل این ادله است که ممکن است کسی بگوید مقدمه امر به معروف و نهی از منکر تعلیم





است پس از باب امر به معروف و نهی از منکر هم آموزش را بگوییم چون وقتی می‌خواهد می‌خواهد معروف و منکر را امر و نهی کند باید بگوییم که آموزش دهد. این دلیل نمی‌شود برای اینکه امر به معروف و نهی از منکر آنجایی که او می‌داند و منکر از او صادر می‌شود منعش کند یا می‌داند که این واجب است و ترکش می‌کند امر کند اما اگر نمی‌داند وظیفه تو چیست؟ آن دلیل دیگری می‌خواهد امر به معروف و نهی از منکر مشروط به علم است علم شرط وجوبش است اینطور نیست که باید به او یاد دهی. اگر هم یاد دهی دلیل جدایی دارد و لذا امر به معروف و نهی از منکر فقط در مباحث تربیتی می‌تواند یک وظیفه تربیتی را بر عهده همه مکلفین نسبت به دیگران بگذارد یعنی جایی که افراد عالم به وظیفه‌شان هستند حکم را می‌دانند ولی عمل نمی‌کند می‌گوید عمل کن. اما اگر نمی‌داند ادله امر به معروف و نهی از منکر نسبت به آموزش دادن ساکت است چون شرطش علم آن شخص هست و مأمور یا منهی به تکلیف هست. این در رساله‌ها هم آمده که علم در اینجا شرط وجوب است و لذا از امر به معروف و نهی از منکر نمی‌شود استفاده کرد که باید یادش دهی. اگر می‌داند و با علم و امر مرتکب خطا می‌شود باید شما امر و نهی کنید. اگر نمی‌داند از امر به معروف و نهی از منکر چیزی بیرون نمی‌آید باید ادله دیگر را دید. مشروط به علم فاعل به حکم و موضوع است. حکم و موضوع که دارد شما تکلیف دارید اگر ندارد امر به معروف و نهی از منکر تکلیفی روی شما نمی‌گذارد ادله دیگر ممکن است در جاهای دیگر تکلیف بیاورد که بحث کردیم.

اگر شک داشته باشد مشروط به علم است. این از مسائلی است که فقها روی این اختلافی ندارند. این بحث ما در بخش عموم مکلفین جامعه تمام شد یک بخش هم داشتیم که آن را هم تمام کنیم و نتیجه کلی بگیریم و به بحث دیگری برویم این در مورد عموم مکلفین بود که اگر علم هم ندارد می‌گوید باید علم پیدا کند و آن کار را انجام دهی.



## حدود وظائف تعلیم بر مکلفین و احکام آن

اما یک تکالیفی هم برای علما است یعنی بعد از اینکه علم دارند باید اقدام کنند که این‌ها هم ادله‌ای برایش داشتیم یکی ارشاد جاهل بود که قبلاً بحث کردیم و نشر علم بود تعلیم ابواب هدایت بود که می‌شود با آن بیاوریم. حرمت کتمان علم بود و وجوب رد بدعت‌ها بود. این‌ها پنج دلیل بود که چون روایاتش متفاوت بود قبلاً بحث کردیم و حدودش را هم ذکر کردیم. این دو بحث با بحث سال قبل این سه بحث با جمع‌بندی امروزمان تکمیل می‌شود یعنی حدود وظائفی که به صورت عام بر دوش همه مکلفین نهاده شده است:

اول وظائفی که بر دوش علما نهاده شده یعنی بر فرض اینکه عالم است این وظائف را دارد و حدود و وظائفی که خانواده و پدر و مادر دارند. این سه بخش با بحث امروز تمام می‌شود. جمع‌بندی این دو بخش را اگر بخواهیم بخش الف و جیم ذکر کنیم چه احکامی از این ادله بیرون آمد جمعش این‌ها است. این مسائلی است که می‌شود استخراج کرد این نتیجه فقهی است.

## وجوب تعلیم احکام الزامی

مسأله یک این است که تعلیم احکام الزامی مورد ابتلای مکلف در عالم به آن احکام واجب است. این یک حکم است که گاهی هم در همین کتب فقهی و این‌ها هم شبیه به این آمده است. این احکام الزامی که می‌گوییم مقصود حکم فقهی به معنای خاص نیست و این حکم شامل احکام و عقائد و اخلاقیات الزامی است چه احکام عملی باشد چه اعتقادات الزامی باشد چه اخلاقیات الزامی باشد این بر اساس آن است که ما فقه را شامل برخی از اعتقادات و برخی از اخلاقیات هم می‌دانیم هر چه که الزامی است و مکلف باید بداند تعلیم به او بر عالم به این‌ها واجب است. این جزء آن قسم اولی است که عموم مکلفین است که وقتی می‌داند باید ارشاد کند.

### استحباب مؤکد در تعلیم معارف دینی غیر الزامی

مسأله دوم در نتیجه این بحث‌ها این است که تعلیم معارف دین یعنی شامل اعتقادات و اخلاق به طور عام و عارف دین در غیر الزامیات و امور مورد ابتلا مستحب مؤکد است.

### شرط وجوب تعلیم معارف دینی غیر الزامی

مسأله سوم که این هم ادله‌اش را قبلاً گفتیم بر علما مستحب مؤکد است مسأله سوم این است که همین معارف دین در صورتی که ترک آن موجب محجوریت دین و قرآن شود و نسیان آن شود این واجب است. ولو اینکه این‌ها چیزهای مستحبی است ولی بگوییم چون مستحب است کسی یاد ندهد و درطول زمان کسی نباشد که این‌ها را بداند کلیت دین باید در سطح محدودی حفظ شود؛ و این بر علما واجب است و ترکش حرام است چون باید این رشته دین و معارف دینی استقرار پیدا کند ولو ممکن است یک چیزی مورد ابتلا نباشد و جزء الزامیات نباشد.

### شمول حکم در تعلیم مقدمات

مسأله چهارم این می‌شود که آموزش مقدمات احکام فوق بر حسب مورد واجب یا مستحب است. اگر جایی بخواهد این حکم را به او یاد دهد باید خط هم به او یاد دهد و هر چیزی که مقدمه‌اش هست باید یاد دهد اگر برای تعلیم احکام الزامی و این‌ها است واجب است اگر برای مستحبات است مستحب می‌شود.

### عدم وجوب تعلیم موضوعات احکام

مسأله پنجم آموزش و ارشاد به موضوعات احکام واجب نیست. مگر در موارد خاص موارد خاص هم این است که می‌گوید لازم نیست بگویی این نجس است و شراب است لازم نیست موضوع را ارشاد کنی و نسبت به موضوع آگاهش کنی مگر آنجایی که نعلم أن الشارع لا یرضی بترک شیء مثلاً ملاک خیلی مهمی دارد و در قتل و اعراض نفوس است او نمی‌داند که این نفس محترمه هست می‌خواهد بکشد و شما می‌دانید باید بگویید. ولی این مایعی که نجس



است و می‌خورد و شما می‌دانید نجس است و به او نگویید لزومی ندارد. مگر در موارد خاص که موارد خاص یکی آنجایی است که موضوعات مهم باشد مثلاً می‌خواهد مجامعت کند با کسی که فکر می‌کند همسرش است ولی همسرش نیست. یا آنجایی که صدق تسبیح می‌کند یعنی طوری است که عرف می‌گوید اگر به او نگویی گویا تو انجام داده‌ای. طبق همان شرائطی که قاعده تسبیح دارد. باید حکم فقهی الزامی باشد منتهی فقهی عرصه‌اش عمل یا عقیده یا اخلاق است. همه این‌ها در احکام و موضوعات احکام و مسائل دینی بود.

#### استحباب تعلیم علوم غیر دینی

مسأله ششم این است که در سایر علوم و مهارت‌ها مستحب است این اصل اولی است که به عنوان یک مستحب کفایی بر عموم مکلفین مستحب است و برای عالم مستحب مؤکد است این هم طبق همان بحثهایی که داشتیم اجرا می‌شود.

#### شرط وجوب تعلیم آموزش‌های عمومی

مسأله هفتم هم این است که اگر ما دیدیم که آموزش‌های عمومی در مورد دانش‌ها و مهارت‌ها در حداقل متعارف بنا بر آن قاعده عدل اگر قبول کنیم واجب می‌شود. آموزش‌های حداقلی که واجب است در صورتی که عدل عقلایی به شمار آید یا مصداق یکی از عناوین ثانویه ذیل باشد. یکی حفظ نظام است یکی برای دفاع از جامعه اسلامی باشد. یا عزت اسلامی با آن عناوین کلی که صحبت کردیم. آن مستحب کلی هم که گفتیم مستند به تعاون و احسان و این‌ها است. پس ملاحظه می‌کنید که محدوده وجوب در احکام یک محدوده خیلی بسته‌ای است در غیر احکام هم محدوده معین بسته‌ای است و در حد همان حداقل‌ها از باب عدل یا حفظ نظام است. در ماورای آن از فقه ما مستحب مؤکد بیرون می‌آید.



این مسائلی است که از این دو بخش عموم مکلفین و علما و خانواده هم بحث کردیم. در باب حکومت اولین مطلبی که عرض می‌کنم و ادامه بحث هفته آینده این است که آنچه که ما برای عموم مکلفین یا برای علما می‌گوییم طبعاً برای حکومت به عنوان حکومت و حاکم و این‌ها یک وظیفه مرکبی است یعنی آن مصداق یکی از مصادیق همین‌ها است. اما به عنوان خاص خودش می‌خواهیم ببینیم ادله چه می‌گویند.